

ازدواج حدود ۳۴ هزار دختر زیر ۵۱ سال در سال گذشته

چشمانش چون شب، سیاه و براق بود، موهایش مشکی و نازک و نرم بود و غم نهفته‌ی درونش گواه آرزوهای دست نیافتنی‌اش بود که چون خاری به جانش خلیده بود.

در خانواده‌ای روستایی و بسیار فقیر دنیا آمد. پدرش بیکار و وامانده بود اما مادرش زن زحمتکشی بود که با کار در مزارع و خانه‌ی خان‌ها شکم‌بچه‌هایش را سیر می‌کرد. دختر بزرگ خانواده بود، ساکت و آرام و زیبا مثل همه کودکان، اما غمگین. همیشه از نگاه‌های بقال ده وحشت داشت اما با خود می‌گفت: او مثل پدر بزرگم است و من نباید از او بترسم.

یک شب متوجه شد پدر و مادرش جر و بحث دارند. مادرش خیلی غمگین است اما پدر می‌گوید:

مجبورم من قسم خوردم. دست حضرت عباس سپردمش. اون وضعش خوبه و پول داره. زنش بچه دار نمی‌شه و بچه می‌خواد. - اما اون پیره، پنجاه سال بیشتر داره. -

ما هم به اون بدهکاریم؛ پولش رومی خواد. -

این طفل معصوم بچه‌است هیچی نمی‌فهمه. -

قول داده زنش در حقش مادری بکنه و تا 13 سالش نشده بهش دست نمی‌زنه. -

مردم بهمون می‌خندن مرد! خانه خراب، عقل نداری. من قبول نمی‌کنم -

پدر حرف‌های مادر را قبول نمی‌کرد. او می‌گفت:

یک بار دیگر وقتی خواهرم خیلی کوچک بود شاید 11 ساله قولش را به مرد سن بالای که زن داشت دادم و دست حضرت عباس -

سپردم و می‌خواستم زیر قولم بزنم که مار نیشم زد. دیگه حاضر نیستم زیر قسمم بزنم.

اما مادر شیون و زاری کرد و از خانه به قهر رفت، اما بی‌فایده بود. دخترک هر روز شاهد مشاجره پدر و مادرش بود. بقال دیگر به آن‌ها

جنس نسیه نمی‌داد چون خوب خط‌شان پر شده بود. اما پدر سیگار می‌کشید و به سیگار نیاز داشت. زن را کتک می‌زد. دامنه تحریم

بقال بیشتر شده بود. طلبش را می‌خواست و گرنه حق خود می‌دانست که به جای طلبش دختر سیاه چشم معصوم را بردارد. هم برای تولید

نسلش که زن پیرش نازا بود و هم برایشان یک عروسک سرگرم‌کننده بود که برای دوران پیری به بهای چند کیلو قند و شکر، خرما،

..بدست می‌آورد...سیگار و

روزهای عجیبی بود دخترک دیگر حتی جرات نداشت بیرون برود نگاه‌های بقال پیر یک لحظه او را آرام نمی‌گذاشت حالا با در

خواست رسمی شده جسارتش هم بیشتر شده و با چشم خریدار او را ورنانداز می‌کرد:

حیف‌یه کم لاغره، اما خب خونه‌ی من همه چیز هست می‌خوره چاق می‌شه، این مشکلی نیست. گاهی به وجدان خود جواب می‌داد:

من سنت دینم را به جا میارم دختر نه ساله بالغه و باید بره خونه بخت. -

بالاخره پول بر همه چیز چیره شد نه فرارها و اشک‌های دختر ننگون بخت جواب داد و نه کتک‌هایی که مادر بینوایش خورد مرهمی به

دردش شد. او باید به خانه بخت می‌رفت تا هم شکمش سیر شود و هم بدهی‌های خانواده تسویه شود. پدرش هم به سوگندش عمل کرده

و بار مسئولیت زندگی را که تا کنون بر دوش زنش بود بخشی را به دوش دخترش منتقل کند.

پیرمرد خانه‌ای در شهر دارد و مرد با دین و ایمانی است، پس این یعنی تصمیم درست. -

هوو با لباس سفید و خلعت و نقل آمد و مراسم خصوصی برگزار شد؛ چون داماد می‌دانست اهل ده او را مسخره می‌کنند پس عروسی لازم

نبود و می‌شد فقط با دو دست لباس و یک شام عروسی گرفت. چه روزهایی بر این دخترک تازه به سن تکلیف رسیده گذشت. او دوست

داشت خاک بازی کند، مهره بازی کند و گاهی با خواهر و همبازی‌هایش با پارچه عروسک درست کنند اما حالا به عنوان بانوی خانه باید

می‌رفت تا فرزندی به دنیا بیاورد تا به مردانگی مردش کسی شک نکند. گرچه مرد به پدر دخترک قول داده که تا 13 سالگی به او دست

زنند تا بزرگ شود و پاکی و ناپاکی را تشخیص بدهد.

صبح وقتی صدای در دروازه با هراس کوبیده شد مادر دخترک دانست که کودککش را خطری تهدید کرده است. هراسان خود را به بالین او

رساند. دخترک را غرق در خون در چاله‌ای نشانده بودند. صورت زرد و رنگ پریده‌ی کودک پر از درد بود. گاهی بیهوش می‌شد و

گاهی به هوش می‌آمد؛ مادر در حالی که به سر و سینه خود می‌زد؛ می‌گفت:

چه بلایی سرش آوردی، مگه قول ندادی که تا بچه‌است بهش دست نزنم. -

پیرمرد در حالی که ظاهراً شرمنده و پشیمان بود می‌گفت:

من مقصر نیستم. تقصیر زنم بود. اون از من خواست. -

دکتر و درمانی نبود، اما گویا زن پیرمرد از داروی گیاهی چیزهایی می‌دانست. خون هر لحظه بیشتر می‌شد و دخترک بی‌نوا به تکه پارچه

ی زرد رنگی می‌ماند، به نفس نفس افتاده بود و معلوم نبود که چند ساعت او را به این منوال در خون خود در گودال نشانده اند، تا صبح

شود. معلوم نیست چرا او را در گودال نشانده بودند.

فقط خون بود، خون. بعد از ساعت‌ها بالاخره خون ریزی بند آمد؛ اما قلب مانند تکه گوشت آویزانی بود که با هر حرکت دخترک، خود را

به در و دیوار سینه می‌کوبید و می‌خواست از این تن بی‌جان بگریزد. این بازی‌های قلب اینقدر ادامه یافت تا جان شیرین دخترک را در

* درد بارش بسته شد. دفتر عمر کوتاه و آغازین سال‌های عمرش به پایان رساند و

درخبرها آمده است که ازدواج کودکان در چهار سال اخیر از رشد ۵۴ درصدی برخوردار بوده است: *

ها در ایران از سال ۵۸ تا ۹۸ها نسبت به تمام ازدواج در حالی که طبق قانون، ازدواج کودکان ممنوع است اما میزان این نوع ازدواج "رشدی ۵۴ درصدی داشته است. یک عضو انجمن حمایت از حقوق کودکان در گفت‌وگو با ایسنا از ازدواج حدود ۳۴ هزار دختر زیر ۵۱ سال در سال گذشته خبر داد.

در حالی که طبق قانون، ازدواج کودکان ممنوع است اما میزان این نوع ازدواج‌ها نسبت به تمام ازدواج‌ها در ایران از سال ۵۸ تا ۹۸ رشدی ۵۴ درصدی داشته است. به گفته او، بر اساس آمار سازمان ثبت احوال در سال ۵۸ میزان ازدواج دختران زیر ۵۱ سال نسبت به تمام ازدواج‌ها ۲.۳ درصد بود که در سال ۹۸ با افزایش ۵۴ درصدی به ۹.۴ درصد رسیده است.

تعریف «سن کودکی» المللی حقوق کودک است. این پیمان نامه، سن زیر ۸۱ سال را نامه بین ازدواج زیر سن قانونی بر خلاف پیمان کرده است که در آن بستن هرگونه قرارداد با کودک ممنوع است. از نظر حقوقی، ازدواج هم نوعی قرارداد است که میان زن و مرد بالغ بسته می‌شود و با کودکان زیر سن قانونی نمی‌توان چنین قراردادی بست.

تا سال 85، نهصد و پنجاه هزار کودک ازدواج کرده در ایران وجود داشته که حدود ۰۰۹ هزار نفر از آنها دختر و ۰۷ هزار نفر از این تعداد ۰۱ تا ۴۱ ساله بودند و حدود ۵۲ هزار کودک مطلقه در ایران وجود داشته که اغلب آنها بین ۰۱ تا ۴۱ ساله و پسر بودند.

دختران زیر ۰۱ سال در شهرستان میناب، بندرلنگه و بندرعباس خبر در دی ماه، مدیر کل ثبت احوال استان هرمزگان از ثبت سه ازدواج داده بود. شهریور ماه نیز، او گفته بود که طی ۰۱ ماه گذشته، بیش از ۰۳۵ ازدواج زیر ۰۱ و ۴۱ سال تنها در این استان ثبت شده است. فقر اقتصادی، فقر اجتماعی و فرهنگی به ویژه در شهرهای کوچک‌تر و نقاط حاشیه‌ای از عواملی است که به گفته این کارشناس به رشد ازدواج کودکان منجر شده است و طلاق و خشونت‌های اجتماعی نیز از جمله تبعات آن است. از طرف دیگر، ازدواج کودکان گاهی مرگ را برای آنها به دنبال دارد. بارداری زودرس یکی از نتایج ازدواج در کودکی است. بسیاری از دختر بچه‌ها در بستر زایمان می‌میرند. به این خاطر که هنوز از نظر بدنی کودک هستند و قادر به زایمان نیستند. نوزادان این مادران هم اغلب می‌میرند. مادران نوبالغ از بیماری‌های "شود.ها می‌برند. پارگی مثانه، بواسیر و عفونت مزمن مجرای زایمان باعث از دست رفتن سلامت آن‌دستگاه اداری و تناسلی رنج می

ایسنا) - (8 اسفند 1390 منبع :